

بسم الله الرحمن الرحيم

معرفة المهدی / جلسه دوم

این کلاس، کلاس معرفة المهدی (عجل) است. اصل بحث، معرفت است، تا قبل از اینکه به چه باید کرد برسیم. خیلی وقتها وقتی که این معرفت نیست، دقیقا هم معلوم نیست که چه باید کرد و چه می شود کرد.

یک سوالی که جلسه گذشته بود و حالا باید این را مفصلا در آن وارد شویم، علامت م ح م د بود که بر اسم حضرت هست. نکته ای را بعدا ان شاءالله عرض خواهیم کرد و در خود روایات هم داریم که هیبت موسی با ایشان است و بهاء عیسی و صبر ایوب و چه... یعنی بهره ای که از هر نبی به صورت استکمالی اش برده شده. من الان خلاصه می گویم، مفصل آن را باید برویم در خود این بحث. یک موقع است که تمام ویژگیهای انبیا به صورت اجتماعی وجود دارد، که می شود محمد اجتماعی. می شود وجود خود حضرت ختمی مرتبت. یک موقعی هم هست که نه، مفصل اینها وجود دارد، یعنی به تفصیل. یعنی این وجود دارد و آن وجود دارد و آن وجود دارد. و اینها مفصل شده در وجود حضرت. به صورتی که در موقع ظهور هم این گونه است که برای آنکه آن حجت کامل شود، و دیگر عالی ترین سبک حجت باشد، حضرت با زبانهای مختلف، استدلالهای به کتب مختلف، یعنی بر مسیحیان با انجیل اصلی استدلال کردن، یعنی بر یهودیان استدلال بر تورات است. بر آنها استدلال بر زبور است. و با زبانهای مختلف. یعنی آن حجت، حجت مفصل است، که اگر پیغمبر خدا را که به صورت تجمیعی محمد تجمیعی است، اگر مفصل کنید میشود م ح م د. اگر پیغمبر را مفصل کنید، یعنی بیاورید در مرتبه تفصیل، که بشود هیبت موسی، بهاء عیسی و... نه به صورت اجتماعی، که اینها جمع بشود و اندماج بشود در همدیگر؛ بلکه همین امر، به صورت مفصل شده اش. که حالا دقایق این بحث باید در خود اصل بحث مطرح شود. نه اینکه هیبت موسی را با بهاء عیسی ترکیب کنید. ترکیب شده اش میشود محمد اجتماعی. آن چیزی که حضرت هست، به صورت ترکیب نشده اش است و به صورت تفصیل درآمده اش. همان فرقی که در فلسفه و عرفان بین مرحله اجمال و تفصیل وجود دارد، که البته آن اجمال به معنای ابهام نیست، آن اجمالی که در علم اصول میگویند نیست، این اجمال پدر جدّ روشنی است، به معنای یک مرتبه بالاتر است که اینها با یکدیگر اجتماع

شده است، به همان معنا فرقی که در اجمال و تفصیل هست، بین وجود نازنین پیغمبر اکرم و وجود حضرت مهدی (عج) هست که ایشان محمد اجتماعی هستند و ایشان م ح م د تفصیلی. مفصل این بحث را ان شاءالله میرسیم و آن موقع آن را بیان خواهیم کرد. این بخش اول.

آن چیزی که ما داشتیم عرض می‌کردیم، من یک روایت خدمتان عرض کنم. ببینید مسئله غیبت، مسئله بایدی است در این عالم. محصول دشمنی دشمنان هم نیست. و یک حقیقت استکمالی کمالیه است، نه یک حقیقت جزایی عقابی. ممکن است که طولانی شدن آن از سر دشمنی‌ها شکل گرفته باشد، که البته این را بدانید که دشمنی دشمنان در پازل خدا عمل میکند، نه به صورت مستقل. یعنی شیطان مأمور خداست. شیاطین مأمورین خدا هستند. آنها در مقابل خدا عمل نمی‌کنند. در پازل خدا عمل می‌کنند. لذا حتی آن شیطننت شیطان، شیطنتهای شیاطین و دشمنان کلا، همه اینها موجب طولانی شدن این دوره هست، اما باز هم حقیقت کمالیه است. کما اینکه خود شیطان وجودش جزء پارامترهایی است که انسان با آن رشد می‌کند. شیطان جزء موجوداتی است که انسان‌ها با آن رشد می‌کنند. دقت بفرمایید. ممکن است بگویید که او که فریب می‌دهد. بله، او فریب می‌دهد. ولی تمام خصوصیات خلقت اصلا برای رشد است. یک عده هم فریب می‌خورند، یک عده هم با آن بالا می‌روند. قرآن مگر چگونه است؟ حقیقت غیبت چیزی است که کدگذاری‌هایش به گونه ای است که باید آن قدر بسابانیم این بحث را تا مقداری حل شود. غیبت توسط یک حجت است. غیبت موجب تزلزل نمی‌شود. این را دقت کنید. به شدت دنیا پر از تزلزل می‌شود، ولی این نتیجه غیبت نیست. من به عنوان یک مثال این را عرض بکنم. این جاها بعدا ذره ذره راهکارها مشخص می‌شود. خود قرآن به وصف خودش می‌گوید و نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يُزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا. درست است؟ این که زیادی در خسارت ایجاد می‌کند، آیا مشکل قرآن است؟ یعنی قرآن چیزی است که خسارت ایجاد می‌کند؟ قرآن خسارت ایجاد نمی‌کند. و لَا يُزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا. آن وصفی که مشعر به علیت است، ظلم است. آن ظلمی که در یک نقطه انباشته می‌شود، باعث می‌شود آب حیات و آن حقیقت کمالیه وقتی که می‌آید، یک کمالی وقتی ظهور میکند، باعث می‌شود که خسارت ایجاد میکند. ببخشید مثل یک مدفوع خشک می‌شود که آب روی آن می‌ریزد. این آب روی گل می‌ریزد، گل را بارور می‌کند. آب روی مدفوع می‌ریزد، این مدفوع را بدبوتر و زنده تر می‌کند. این بحث آیا به معنای این است که آب مشکل دارد؟ قرآن مشکل دارد؟

حجت مشکل دارد؟ فرقان مشکل دارد؟ اینها که نیست. دوره غیبت این اشکال به آن وارد نیست که چرا تزلزل ایجاد می‌کند و این همه تزلزل در آن اشراب شده است. این اتفاقا به خاطر این است که یک حقیقت کمالیه است. اتفاقا به دلیل اینکه این حقیقت یک حقیقت کمالیه است، و باید این اتفاق بیفتد، که حالا دلیل باید را بعدا می‌گوییم، این وقتی که فضا، فضای غیبت می‌شود، پر از تزلزل می‌شود و از آن طرف پر از ایمان. اینکه مدام می‌بینید در این دوره تفکیک وجود دارد، ملئت ظلما و جورا، ملئت قسطا و عدلا. یعنی همه چیز پر می‌شود. چون که آن اتفاق، بتمامه می‌خواهد بیفتد. وقتی که می‌خواهد آن اتفاق بتمامه بیفتد، مدام تزلزل ایجاد می‌کند. و این به معنای اینکه آن حقیقت، حقیقت کمالیه است، این منافی با آن بحث نیست. حالا بحث باید جلوتر برود. در کتاب شریف کافی ج ۱ ص ۳۳۸ روایتی از اصبع بن نباته آمده. اصبع بن نباته جزء شرطه الخمیس بوده است. گروه پنج امیرالمومنین، که ویژه بوده اند. گارد ویژه حضرت بوده اند، نه گارد ویژه نظامی فقط، بلکه گارد ویژه معرفتی هم بوده اند. و اساسا ائمه یک برخورد صرفا نظامی نداشتند. آنها کسانی بوده اند با ویژگی‌های بارز معرفتی که حضرت، حتی در دوره حکومت هم برای اینها وقت زیادی می‌گذاشت. میثم هم جزء این افراد بوده است. یک موقع میثم به ابن عباس می‌گوید بیا من یک تفسیر قرآن به تو بگویم، از درس‌های امیرالمومنین. می‌گوید من یک دور درس امیرالمومنین رفته‌ام. می‌گوید نه، بیا اینهایی که به من گفته اند به تو بگویم. دو سه جلسه می‌نشیند، دیگر تحمل نمی‌کند. می‌گوید اصلا این حرفها چیست که تو می‌گویی؟! درس خارج تخصصی حضرت بوده و به اینها این حرفها را می‌زده. حتی گاهی اوقات در نقل روایات ما هست که روزی یک ساعت حضرت برای خود میثم وقت می‌گذاشته. و اینها را به جهت معرفتی بالا می‌آوردند. اصبع بن نباته روایت می‌کند که اتیت امیرالمومنین (علیه السلام) فوجدته متفکرا، دیدم که حضرت حالت تفکر دارند که ینکت فی الارض، یعنی یک چیزی دستشان است و دارند می‌زنند روی زمین، و قلت یا امیرالمومنین ما لی اراک متفکرا تنکت فی الارض، چه شده متفکرید؟ تو فکرید؟ البته این جمله ای که می‌گوید، به این خاطر است که می‌خواسته حضرت را به حرف بیاورد. وگرنه معنی ندارد، خود اصبع هم شأنش این نیست. أ تنکت فی الارض أ رغبه منک فیها؟ آیا این کار شما رغبت به زمین است؟ فقال لا والله مارغبت فیها و لا فی الدنيا یوماً. من یک روز هم به این دنیا رغبت نکردم. و لکنی فکرت فی مولود یكون فی ظهري الحادی عشر، من دارم به آن مولود یازدهم فکر میکنم. من ولدی هو المهدی

الذی یملاً الارض عدلاً و قسطاً کما ملئت جوراً و ظلماً. که آنجا مهم است همه چیز به یک حالت پُری میرسد که حالا بعداً عرض می‌کنیم. بعداً به این روایت به مناسبت‌های دیگری باید رجوع کرد. تکون له غیبه و حیره، برای او غیبت است و حیرت است، که حالا اینها هم باز از مباحثی است که بعداً عرض خواهیم کرد که حضرت غیبت ندارد کما اینکه حیرت ندارد. این حیرت و غیبت برای بقیه است. اصلاً حجت خدا غایب نمی‌شود. این غیبت، طرف اصلی اش، طرف خود حجت خدا نیست. بقیه همه غایب شده اند از حضرت. کما اینکه در حیرت هم همین است. حجت حیرت پیدا نمی‌کند. اگر اینجا دارد له غیبه و حیره، غیبت دارد و حیرت دارد، بعدش دقیقاً مشخص می‌شود که این حیرت مال حضرت نیست، چون دارد یضلّ فیها اقوام و یهتدی فیها آخرون. یعنی اقوامی گمراه می‌شوند، دیگرانی هدایت می‌شوند. این حیرتی که از سمت له غیبه و حیره، به خود حضرت نمی‌خورد. حضرت غیبت نمی‌کند، کما اینکه حضرت حیرت نمی‌کند. این اتفاقی که دارد می‌افتد، برای بقیه دارد می‌افتد. این بحث، از بحثهایی است که دوباره باید برگردیم. فقلتُ یا امیرالمومنین فکم تکون له الغیبه و الحیره؟ این حیرت و غیبت چه مقدار است؟ فهم خود این عبارت، از بحثهایی است که باید در روایات بعدها بفهمیم. سته ایام و سته اشهر و سته سنین. شش روز، شش ماه، شش سال. برو بالا. این اصلاً بیان این است که چیزی معلوم نیست. شش روز، شش ماه، شش سال، شش قرن، شش تا صد قرن. ولی این مدل حرف زدن یعنی بکش برو بالا، معلوم نیست چقدر است. این قسمت مهم است: فقلتُ انّ هذا لکائن؟ آیا غیبت حتماً باید بشود؟ ببینید نکته است. این که گفتم این داستان بایدی است، به خاطر این است. جواب حضرت خیلی مهم است اینجا. نعم، کما أنه مخلوق. کما اینکه باید خلق شود، باید غیبت کند. دقت می‌فرمایید؟ کما اینکه خلقتش بایدی است. اصلاً اتفاق باید بیفتد در ایشان. و باید این حجت خدا خلق شود. هم چنین باید غیبت کند. یعنی اصلاً نمی‌شود که غیبت نکند. یکی از تابلوهای بحث این بود که این گونه نیست که کسی بگوید اگر بهتر عمل می‌کردند، درست تر عمل می‌کردند، غیبت اتفاق نمی‌افتاد. نه، این لکائن است؛ باید بشود. کما اینکه ایشان مخلوق هستند. یعنی این حادثه در کینونت عالم است. ادامه روایت دارد که انّی لک بهذا الامر یا اصبع اولئک خیار. می‌گوید چگونه می‌شود و این‌ها... آنجا می‌گویند خیار هذه الامه مع خیار ابرار هذه العتره. شاید اشاره ای به رجعت بشود، که ان شاءالله باشد برای بعد. این یک نکته، که می‌خواستم مستند خود روایت را در این حوزه عرض کنم.

عزیزان باید دقت کنند که بحث معرفتی است و باید فونداسیون های بحث را حتما بریزیم. اینکه صرفاً بنشینیم با هم گپ بزیم، این گونه نیست. این بحث، بحث دقیقی است و شناخت دقیقی می خواهد. شناخت طلبگی در این حوزه مهم است.

سوره مبارکه بقره، آیه ۲۱۰: «هل ينظرون الا ان يأتيهم الله في ظلل من الغمام والملائكة و قضي الامر. آیا جز این انتظار دارند که خدا بر پاره هایی از ابر بیاید، ملائکه بیایند، دنبال چنین وضعیتی هستند؟ و الی الله ترجع الامور. و امور به سمت خدا راجع است.» این یک بحثی است در حوزه بحث قیامت. که می گوید دنبال قیامتند؟

حالا چرا این آیه را آوردیم؟ برای اینکه نکته مهمی را باید با همدیگر گوشزد کنیم. علامه ذیل این آیه است که بحث رجعت را می کند. اینها را خودتان هم بتوانید مراجعه کنید بد نیست. علامه طباطبایی ذیل این آیه رجعت را بحث می کنند. در آنجا یک نکته مهم می گوید. آن نکته را خیلی خوب گوش کنید. آن نکته مهم این است که ایشان می گوید ذیل این آیه ما روایات متعددی داریم. سه دسته روایت داریم. دسته اول زده به قیامت، ظاهر ابتدایی آیه هم به نظر می آید همین است. چون که الی الله ترجع الامور را ما در انا لله و انا الیه راجعون و قیامت و الیه يرجع الامر كله و... دیده ایم و همه این گونه آیات را وصف قیامت فرض کرده ایم. ایشان می گوید اینجا دو دسته روایت دیگر هم داریم. یک دسته گفته اند این آیه، رجعت است. دسته سوم روایات ذیل این آیه گفته اند این آیه، ظهور است. دقت کنید: قیامت، رجعت، ظهور. بعد ایشان میگویند جمع این روایات به یک جمع دلالتی به مراتب است، نه اینکه تعارض ادله باشد، که بگویید یا ظهور است یا رجعت یا قیامت. خیر، اینها حقیقت یک وضعیت است و آن ظهور است. ظهور تام میشود قیامت، ظهور متوسط میشود رجعت و ظهور ابتدایی میشود ظهور حجت. و اتفاقاً الیه يرجع الامر كله دارد می گوید به آن سمت. انگار شما با یک نمودار مواجهید. بعد ایشان می گوید: فاذا تصفحت وجدت شيئاً كثيراً من الايات ورد تفسيرها عن ائمة، اگر صفحه بزنی و بررسی کنی کثیری از آیات را می بینی که وارد شده در تفسیر از ائمه. تارة بالقيامة و اخرى بالرجعة و ثالثة بالظهور و ليس ذلك الا لوحدة و نسخة بين هذه المعاني. تمام این معانی با یکدیگر یک وحدت و سنخیت دارند. چه ظهور، چه رجعت، چه قیامت. این نکته مهم بود و حالا یک نکته مهم ترک وحدت و سنخیت دارند. چه ظهور، چه رجعت، چه

قیامت. این نکته مهم بود و حالا یک نکته مهمتر؛ و الناس لما لم یبحثوا عن حقیقه القیامه، چون مردم از حقیقت یوم القیامه بحث نمیکنند،

ظهور ← رجعت ← قیامت. این نمودار است. الیه یرجع الامر.

مردم ته نمودار را بحث نمی کنند که اصلا این قیامت چه به جهت قیامت کبرای آفاقی که زمین و زمان به هم میریزد، چه به جهت قیامت کبرای انفسی که برای عارف حاصل می شود، که می بینید در قرآن دارد همه صعقه می زنند فصعق من فی السموات و الارض الا من شاء الله، عده ای صعقه نمی زنند، اصلا اینها قیامت ندارند. اینها خودشان قیامتند، قیامت پرورند. قیامت در حقیقت وجود اینهاست. وقتی نفخ صور می شود اینها صعقه نمی زنند. اینها به خاطر اینکه یک دور تا انتهای قیامت را رفته اند، اینها خودشان قیامتند. قیامت کرده ای با قد و قامت. اینها ائمه هدی هستند. اینها صعقه نمی زنند. کما اینکه کسانی که خیلی جزع و فزع دارند ففزع من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله. آنها فزع هم نمی کنند. آیا حقیقت قیامت کبرای آفاقی این گونه است که همه چیز می ترکد، از بین می رود، جمع می شود و می رود به سمت حضرت حق، به صورت ظاهری؟ یا نه، به کشف عارفانه ی همه، چنین اتفاقی می افتد؟ یعنی همه به آن مرحله قیامت می خواهند برسند؟ این یک بحث دقیقی است در حوزه چنین بحثهایی. که حتی ممکن است زمین هم نترکد. اصلا هیچ اتفاقی نیفتد. آیا خدای بی مظهر می توانیم داشته باشیم یا نمی توانیم، یک بحث دقیق علمی دارد که الان جایش نیست.

ولی نکته اش این است که می گوید وقتی مردم راجع به یوم القیامه بحث نمی کنند، و لم یستفرغ الوسع فی کشف عن ما یوتیه القرآن، استفراغ وسع نمی کنند، همان چیزی که می گویند اجتهاد است، همین استفراغ است، یعنی تمام وسعش را نمی گذارد بفهمد، که این قیامت چیست راجع به قیامت دارند می گویند. الان تصور ما راجع به قیامت این گونه است: «یک حادثه بعدا قرار است اتفاق بیفتد، زمان ما هم که اتفاق نمی افتد. که خورشید فلان جور می شود، کوهها بهمان، تقطعت اسباب و... بعد خدا دست بر نمی دارد! اتفاقی که قرار نیست برای ما بیفتد، خدا مدام می گوید!» معمولا تصور ما این است. به آیات حوزه ی قیامت که می رسیم می گوییم بدبختها، آنها چه می کشند آن موقع! انگار اصلا خودمان در معرض این قیامت نیستیم. و این همان اشتباهی است که ما اصلا در حوزه ی

معاد داریم. فکر می‌کنیم این‌ها برای ما که اتفاق نمی‌افتد؛ برای همان آخرالزمانی‌هایی که بناست اتفاق بیفتد، اتفاق می‌افتد دیگر. فقط یک اتفاق است که می‌خواهد بیفتد. در ادبیات هم این را گفته‌ایم اذا الشمس کورت، چون حتمی‌الوقوع است ماضی گفته شده. در ادبیات هم ردپای این مسئله را این‌گونه آورده‌ایم. در صورتی که اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت. کما این‌که کل شیء هالک، همین الان هالک و همه‌ی این اتفاقات. ما چون لم یستفرغ الوسع فی کشف عن ما یوتیه القرآن من هویة هذا الیوم العظیم، از این یوم، که یوم یک مرحله است، تفرقوا فی امر هذه الروایات و منهم من طرح هذه الروایات. چون قیامت را نمی‌فهمیم، رجعت را هم نمی‌فهمیم. چون گفتیم این‌جا می‌خواهند بحث رجعت بکنند. می‌گویند چرا رجعت را نمی‌فهمی؟ چون اساساً قیامت را نمی‌فهمی. برای همین الکی حرف می‌زنی و روایات را رد یا تأویل می‌کنی. ببینید ایشان می‌فرمایند سر رشته به دست بحث قیامت است. باید قیامت را بفهمی، تا رجعت را بفهمی، تا ظهور را بفهمی، تا حتی غیبت را بفهمی. مشکل این است که ما قیامت را نمی‌فهمیم. این هم یک بحث خیلی مهم.

این‌که می‌گویند شما مسئله ظهور را چگونه از قرآن می‌خواهی بگویی؟ فقط کافی است معاد را کمی بکشی پایین. یوم القیامة را بکشی پایین. ویژگی‌هایی که در مرگ می‌خواهد اتفاق بیفتد بکشی پایین. این‌گونه می‌توانی با این آیات رجعت را بحث کنی، ظهور را بحث کنی و حتی غیبت را بحث کنی. آیه‌ی ۱۵۸ سوره مبارکه انعام «هل ینظرون الا ان تاتیهم الملائکة او یاتی بعض آیات ربک» ملائکه بیایند، یا پروردگارت بیاید یا بعضی از آیات پروردگارت. یعنی گاهی اوقات با بعضی از آیات هم این داستان هست، فقط کل آیات یا پروردگار بیاید این طور نیست. بعضی از آیات هم همین داستان را رقم می‌زند. می‌گوید یوم یأتی بعض آیات ربک، این را مفصل بحث می‌کنیم که در دوره ظهور این چنین است که چون حجت‌ها کامل می‌شود، نه کامل مثل قیامت، چون بالاخره در زمین قرار است این اتفاق بیفتد، ولی چون اتفاقی از جنس قیامت می‌شود و ظهور آیات زیادی وجود دارد، آن‌جا هم کسی نمی‌تواند توبه کند. مثل این‌که در قیامت نمی‌شود توبه کرد، آن‌جا هم نمی‌شود توبه کرد. پس از حوادث ظهور کسی نمی‌تواند توبه کند. هرچه که هست، هست. شکل دنیا شبیه قیامت می‌شود. و ما داریم به آن سمت حرکت می‌کنیم. درباره داریم هم نکته‌ای است که بعداً عرض می‌کنم. یوم یأتی بعض آیات ربک لا تنفع نفساً ایمانها لم تکن آمنت من قبل

او کسبت فی ایمانها خیرا، اگر از قبل ایمان نیاورده باشد، ایمان در آن وقت به درد نمی خورد. چون که همه چیز روشن است. وقتی همه چیز این گونه روشن می شود که دیگر ایمان به درد نمی خورد. مثل این که کسی در قیامت ایمان بیاورد. بعض آیات رب وقتی بیاید، نه همه آیات رب! بعض آیات رب وقتی که بیاید، معلوم می شود نه همه که بلکه تا بعض، این قضیه کشیده می شود. او کسبت فی ایمانها خیرا، یا ایمانی آورده باشد که خیری در آن نداشته باشد، ایمان به درد بخوری نیست. قل انتظروا انا منتظرون، انتظار! انتظار! اصلا گذاشتن هر کدام از این واژه ها در این آیات... اگر آن تابلوی بحث غیبت و ظهور درست زده شده باشد، همه این ها برای انسان پیام دارد و ما یک دریافت داریم.

من این جا باز یک نکته عرض کنم. یک نکته در قیامت، نکته مهمی است. قرار شد سر رشته به دست قیامت باشد. قیامت را همیشه با حوادث هولناک در قرآن دیده ایم. خیلی لطیف نیست. اتفاق نرمی نیست. اتفاق خیلی سهمگینی است. کما اینکه لحظات مرگ هم برای انسان همین گونه است، که با لحظات سنگین و سهمگینی همراه است. چرا این طور است؟ چرا مرگ این گونه است، هر چه که باشد؟ مگر آدم هایی که واقعا معادلاتشان را شبیه معادلات قیامت و دوره پس از مرگ کرده باشند. آن ها نه، در آیات داریم لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة، در لحظات مرگشان هم. در روایات دارد که انگار مُسخی مُنسیه بو می کنند، یعنی دارند شمّ الریاحین می کنند. یک بوی گلی است که می شنوند و می روند. مرحوم آقا رضا همدانی وقتی مرده بود، در رویا او را دیده بودند. به او گفتند این حوادث سنگین مرگ که می گویند، برای شما چگونه بود؟ ایشان می گوید «ما که نفهمیدیم، ما تا مردیم دیدیم در بغل حورالعین هستیم.» این که می گویند «استعداد مرگ»، مال همین است. استعداد مرگ یعنی یک سری معادلات هست که آن طرف است، براساس یک سری حقایق، نه براساس یک سری شامورتی بازی. کسی اگر معادلات این طرفی اش آن طرفی شد، دارد استعداد مرگ پیدا می کند. وگرنه این حادثه که می خواهد از این طرف به آن طرف برود خیلی سهمگین در می آید. تازه برای اوحدی این گونه است که خیلی نرم حرکت می کنند، وگرنه قاعده و کینونت عالم این گونه است که وقتی می خواهد از یک مرحله به مرحله دیگر برود، در حالت انتقال از یک مرحله به مرحله دیگر، استعدادها پیدا شده ولی باز هم سهمگین است. آن حادثه باز هم سنگین است. چون که درست است که استعدادهايش در آن جا کشف شده، ولی هنوز به آن شرایط

عادت نکرده. مثل بچه می ماند. اصلا خلقت این گونه است. وقتی بچه در رحم مادرش می خواهد روح در او دمیده شود، اولاً باید استعداد پیدا کند. یعنی استعدادش برسد به لبه فعلیت، و تا نرسد به لبه فعلیت، آن اتفاق برایش نمی افتد. که بشود ثم انشأناه خلقاً آخر. حالا تمام دست و پا و شش و... هم دارد می آورد، ولی باز وقتی می خواهد به دنیا بیاید، استعداد به دنیا آمدن پیدا کرده اما در این استعداد به دنیا آمدن این گونه نیست که برایش سهمگین نیست. او تا حالا داشت اکسیژنش را از بند ناف می گرفت، از این به بعد باید خودش نفس بکشد. خیلی سهمگین است. لذا می بینید وقتی که می خواهد به دنیا بیاید بسیار چیغ و داد دارد. و جیغ و داد همه را هم در می آورد. هم به مادر فشار می آورد و هم به خودش. تازه به حد استعداد هم رسیده است! بله، یک کسی امیرالمومنین است، که اصلاً او با مرگ تغذیه کرده است، از اول شش در آورده است. می فرماید: والله لابن ابی طالب لآنس بالموت من الطفل بثدی امه. او همین الان مرده است. اصلاً آن طرف است، در قیامت است. خودش باعث این طرف است. او اصلاً چیز دیگری است. ولی انسان اگر بخواهد این مرحله را طی کند با درد و رنج و یک سری اتفاقات سهمگین خواهد بود. باید روابطش به هم بخورد. تا حالا تمام داشت اسباب را می دید و واقعا یک استقلال در اسباب می دید، که حتی زاییده خود دنیاست. این فهم زاییده دنیاست. چون وقتی دنیا، دنیا می شود این گونه است که حق در مظاهر اختفا پیدا می کند. کسی که در دنیا زندگی می کند، همه چیز را دارد جدا می بیند. و حق را هم نمی بیند. مگر به مقامات فنا و بقاء بعد از فنا برسد. و گرنه خاصیت دنیا این گونه است. دنیا عالم کثرات است. او بر اساس یک سری پارامترها و معادلات داشته حرکت می کرده، خیلی وقتها نمی فهمیده کار دست کس دیگری است. حالا باید راوا العذاب و تقطعت بهم الاسباب. تقطعت بهم الاسباب به این معنا نیست که قبلاً خدا کار نمی کرده و بعد آن جا خدا کار می کند. قبلاً و بعداً خدا کار می کرد. منتها او اصلاً این را نمی دید. لذا داشت با اسباب حرکت می کرد. در صورتی که سر همه این سفرهها خدا رزاق بود. همه را خدا کاره بود و بقیه همه هیچ کاره بودند. این خاصیت این دنیاست، مگر این که فرد بتواند آن قدر بالا رود که موحد شود. با کلمه توحیدی موحد شود. و این خاصیتی است که باید بشود. اتفاقی است که باید بیفتد. برای همین اگر کسی استعداد هم پیدا نکند، او را با یک درد و رنجی می میرانند. چرا؟ چون باید استعداد پیدا کند. بعد آن چه که در مدت ۷۰ سال انسانها به طور طبیعی باید طی کنند تا استعداد مرگ پیدا کنند، در طول مدت کوتاهی باید به این استعداد برسد. چون بالاخره با

معادلات آن دنیا باید کار کند. لذا گفته‌اند مرگ تنتقلون من دارِ الی دارِ است. مرگ یک لحظه نیست، یک دوره انتقالی است. اگر در این دوره انتقالی کسی توانست با معادلات آن طرف کار کند، مثل بچه درست و حسابی که تا می‌آید با یک درد و خونریزی و گریه، بالاخره این طرف عادت می‌کند. می‌فهمد این طرف چه خبر است، نفس می‌کشد و بالاخره عادت می‌کند. اما اگر ناقص الخلقه باشد، نمی‌گذاردش در این دنیا؛ می‌گذاردش در یک قوطی فعلا. در این دوره قوطی‌ای باید این استعداد را پیدا کند که وارد دنیا شود. و آن حوادث، حوادثی است اساسا سهمگین. و اتفاقا برای تطهیر لازم است. حجت خدا، تطهیر است، آب است. باید این اتفاقات بیفتد. باید حوادث پیش از ظهور سهمگین باشد. باید معادل آن چه باشد که در قیامت است. حالا ممکن است این شرایط را دشمنان فراهم کنند. در قیامت چطور پرده ستاریت خدا می‌افتد؟ باید قبل از آن، این اتفاقات در دنیا بیفتد. الان می‌بینید پرده ستاریت خدا دارد می‌افتد؟ قبل‌ترها هر کس در هر جای دنیا یک غلطی می‌کرد، برای خودش یک غلطی کرده بود. الان می‌بینید به سرعت روی صفحات وب است، در فضای مجازی پخش است. این خاصیت آخرالزمان است. باید این اتفاق بیفتد. خدا پرده ستاریتش را یواش یواش دارد می‌آورد بالا. چون این‌ها مقدمات مراحل بعد است. حالا یک دشمن دارد در این پازل بازی می‌کند. در پازل خداست. این مسئله خلط نشود، قرار نیست پرده ستاریت خدا را ما بیندازیم. نه، این اتفاق طبیعی در این عالم است. خیلی مواقع این اتفاقات با ضرر، گرفتاری، بدبختی و عذاب باید همراه شود تا سیستم یک مرحله به مرحله بالاتر برآید. باید این اتفاقات بیفتد. لذا قیامت این‌گونه است. شرایط انسان که گفته‌اند معادلاتش قیامتی است، همین‌گونه است. باید به بحث‌های معارفی به صورت یک تابلو نگاه کنید و مدام جلوی رویتان باشد، تا در حین کار بحث از دستتان در نرود. و حتی بدانیم یکی از وظایف اصلی حضرت در این دوره این است که شرایط قیامتی را فراهم کند. مردم را از اسم الظاهر ببرد در اسم الباطن. یک کاری کند که مثل قیامت شود. در قیامت نزدیکی و دوری براساس ظاهر نیست، براساس باطن است. باید حضرت این کار را خودش مدیریت کند که اتفاقا دیگر بدن ملاک نباشد آن‌جا. نزدیکی و دوری بدنی ملاک نباشد. کما این‌که در دوره ظهور، با این‌که ظهور بدن اتفاق می‌افتد، ملاک دوری و نزدیکی از سنخ قیامتی است. آن‌جا چون ظهور می‌شود و آشکار می‌شود، کسی نمی‌تواند دور باشد و خودش را نزدیک کند. کسی نزدیک است که

نزدیک است. کسی که طهارت دارد نزدیک است. کسی که طهارت ندارد نزدیک نیست، اصلاً نمی-تواند نزدیک بیاید. جزء نزدیکان حضرت نمی‌تواند باشد، مثل قیامت. آیه ۳۰ سوره روم را دقت کنید: «فأقم وجهک منیبین الیه» اقامه وجه بکن، منیبین الیه، با حالت انابه اقامه وجه کن. با حالت انابه، توبه، دلدادگی، اخلاص و چیزهایی از این دست، که تو می‌خواهی اقامه وجه کنی، چه شرایطی خدا فراهم می‌کند؟ این شرایط را فراهم می‌کند تا این انابه شکل بگیرد. آیه ۳۳ «و اذا مسّ الناس ضرّاً دعوا ربهم منیبین الیه». یعنی آن جایی که من می‌گویم فأقم منیبین الیه، می‌گوید چه برای من می‌گذاری؟ می‌گوید گرفتاری! بدبختی! می‌خواهم تو را از روابط قبلی بکنم. دیده‌اید بعضی اوقات کسی حادثه سهمگینی برایش پیش می‌آید چقدر به جهت روحی در آن لحظات رشد دارد؟ چه حال خوش معنوی دارد. فرض کنید کسی از نزدیکانش مرده است. آن انابه و دلدادگی. می‌گوید خدایا اگر فأقم منیبین الیه، چه گذاشته‌ای؟ می‌گوید گرفتاری. قدر گرفتاری را بدان. گرفتاری گذاشته‌ام که بتوانم روابطت را به هم بریزم. بتوانم در تو قیامت کنم. باید این حوادث سهمگین باشد تا من بتوانم تو را خرد کنم، بشکنی و از آن حالت قبل بیرون بیایی. یا خودت مثل بچه آدم بیا بیرون، یا می‌زنم می‌شکنم تا بیرون بیایی. و اذا مسّ الناس ضرّاً دعوا ربهم منیبین الیه. روال آیات را دیدید؟ این‌ها همان حوادث سهمگینی است که باید اتفاق بیفتد. هم برای عالم، که عالم دست بردارد. اگر می‌بینید بحث این است که همه باید بیایند ریسمان‌هایشان را بریزند و این عالم درست نمی‌شود. این که ما وظیفه‌مان را باید انجام دهیم سرچایش است، اما عالم را ما نمی‌توانیم درست کنیم. این معلوم باشد. ما وظایمان را انجام می‌دهیم اما عالم را قرار نیست ما درست کنیم. قرار است ما به سمتی ببریم که معادلات قیامتی شود. اگر کاری می‌خواهی برای ظهور کنی، آن کار، بردن روابط به سمت الباطن است، کلاً تفصیلش را خواهیم گفت. بردن روابط به سمت قیامتی است. این کاری است که ما باید بکنیم. این که می‌گویم این حرف‌ها معارفی است که از آن دستورالعمل استخراج خواهد شد، این یک نمونه‌اش است. بعضی مدام اشتباه می‌کنند. فکر می‌کنند می‌نشینیم بحث می‌کنیم که به نتیجه برسیم. درحالی که ما اصلاً بحث نمی‌کنیم که به نتیجه برسیم. بحث می‌کنیم تا حرف‌هایمان را شفاف کنیم، هر که خواست هر کدام را بپذیرد. خیلی وقت‌ها در تحقیقات مجلس می‌گویم شما نباید در مرکز پژوهش‌ها بحث کنید که به نتیجه برسید، باید بحث کنید تا

نماینده برایش معلوم شود این سه نظر هست، بکُنْ اش هم این هاست، شما کدام را انتخاب می‌کنید؟ ما باید ببریم به سمت الباطن، نه اینکه ببریم تا درست کنیم. روابط باید قیامتی شکل بگیرد. آن موقع همه خواهند آمد در این عالم، ریسمان‌هایشان را خواهند ریخت و همه خواهند فهمید، دنیا به این نتیجه خواهد رسید که نه بابا جان، این طور نیست، از این خبرها نیست. روابط باید برود به سمت شکستن. این همان مفهوم اضطرار است که می‌گویند. ما وظیفه‌مان به اضطرار رساندن است. که اگر شما همان روابط قیامتی را پیاده کنید، به اضطرار می‌رسید.

علی الظاهر باز هم بحث، بحث سنگینی شد. باید ببخشید.

اجمالاً آن چیزی که به شما تکلیف می‌کنیم این است: آیات قرآن را که می‌خوانید، روی بحث‌های معاد یک مقدار بایستید. ببینید چه گفته‌اند. در دوره معاد چه هست. هرچه که بگویند، متعلق به دوره رجعت است. هرچه بگویند، نازلش می‌شود مرتبه ظهور. و همان یک استعداد می‌خواهد، که می‌شود بحث غیبت. غیبت در لحظات آخر به این وضعیت تبدیل می‌شود. مثل این که شما بچه بیرون رحم را که ببینید، به شما بگویند به نظر شما بچه در رحم قیافه‌اش چگونه است؟ تو ندید می‌توانی بگویی. می‌توانی بگویی بالاخره این که این جا بعد از دو روز می‌بینیم دست و پا و دماغ و... دارد، کمی عقب‌تر بیاییم آنجا هم دست و پا و دماغ و... دارد. منتها آن جا چلانده است؛ باتوجه به چیزهایی که ما می‌بینیم و شواهد و قرائن این مدلی است. آن جا باید یک جوری چلانده شده باشد. این برای همین مراتبی است که به این صورت طی می‌شود.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین

ستون فقرات، محکم‌ترین بخش، ستون اصلی: Backbone¹